

﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ ﴿١٧﴾ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ
 حَاقًّا مَّا تَصَدَّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُظِرَ بِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٨﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ
 وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٩﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ
 الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٠﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢١﴾

بخش اول: معانی لغات سوره

سَبَّحَ: تسبیح کرد	أَبْصَارٌ: چشم ها (جمع بصر)
عَزِيزٌ: غالبی که هرگز شکست نمی پذیرد، و کسی بر او غالب نمی آید	لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ: اگر نبود که نوشته باشد. (نوشتن در اینجا به معنای راندن قضا است.) اگر نبود که مقرر کرده
حَكِيمٌ: کسی که قول و فعلش عین حق و صلاح است	جَلَاءٌ: ترک وطن
أُخْرِجَ: بیرون کرد	لَعَذَابٌ: حتما عذاب می کرد
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: کسانی که کافر شدند از اهل کتاب.	شَاقُّوا: در افتادند، مخالفت کردند. (مشاقه: مخالفت از روی دشمنی)
دِيَارٌ: خانه ها (جمع دار)	مَنْ يُشَاقُّ اللَّهَ: هر که با خدا در افتد.
حَشْرٌ: بیرون کردن یک جمعیت به اجبار	مَا قَطَعْتُمْ: آنچه قطع کردید، آنچه بریدید
مَا ظَنَنْتُمْ: گمان نکردید	لِينَهُ: نوعی از نرمی و آسایش (به قرینه "قَائِمَةٌ عَلَى أَصُولِهَا" به معنی سر پناه که مایه آسایش است)
أَنْ يُخْرِجُوا: که بیرون روند	تَرَكْتُمْ: ترک کردید، وا گذاشتید
ظَنُّوا: گمان کردند	قَائِمَةٌ عَلَى أَصُولِهَا: ایستاده بر پایه هایش
مَانِعُهُمْ: محافظ ایشان، مدافع ایشان	لِيُخْرِىَ: تا خوار گرداند
حُصُونٌ: قلعه ها (جمع حصن)	فَاسِقٌ: نافرمان، کسی که از حوزه اطاعت خدا بیرون رفته.
أَتَاهُمْ: آمد سراغ ایشان	أَفَاءٌ: ارجاع داد
مِنْ حَيْثُ: از آنجا که	أَوْجَفْتُمْ: دواندید، تاختید. (ایجاف: راندن حیوان به سرعت و به اجبار)
لَمْ يَحْتَسِبُوا: گمان نکردند	خَيْلٌ: اسبان
قَدَفَ: انداخت	رِكَابٌ: شتران
رُعِبَ: خوفی که دل را پر کند	يُسَلِّطُ: غالب می کند، مسلط می کند
يُخْرِبُونَ: خراب می کنند	عَلَى مَنْ يَشَاءُ: بر کسی که بخواهد
أَيْدِي: دستان (جمع ید)	
فَاعْتَبِرُوا: پس عبرت بگیرید	

ذی القربی: خویشان	مُفْلِحُونَ: رستگاران
یتامی: یتیمان	جَاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ: آمدند پس از آنها
مَسَاكِين: بینوایان	إِغْفِرُ: بیامرزد
ابن السبیل: فرزندِ راه، در راه مانده	إخوان: برادران (جمع اخوة و اخوة جمع أخ: برادر)
کی لا یكون: تا این که نباشد	سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ: پیشی گرفتند بر ما بوسیله ایمان « یعنی از نظر ایمان بر ما تقدم دارند»
دولة: چیزی که در بین مردم متداول است و دست به دست می‌گردد.	لا تَجْعَلْ: قرار مده
آتا: داد، فرمان داد	غِل: کینه، دشمنی
خُدوا: بگیرید	أَلَمْ تَرَ (رای): آیا ندیدی، آیا ننگریستی
نهی: نهی کرد	الَّذِينَ نَافَقُوا: کسانی که منافق شدند، کسانی که دورویی کردند
إِنْتَهُوا: باز ایستید، اطاعت کنید	لَئِنْ (ل+ن): البته اگر
إِنْتَقُوا (وَقَى): تقوا پیشه کنید، برسید	أُخْرِجْتُمْ: بیرون رانده شدید
أُخْرِجُوا: بیرون رانده شدند	لَنُخْرِجَنَّ: البته حتما بیرون می‌آییم
يَبْتَغُونَ: طلب می‌کنند، می‌جویند	لا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا: ابدا اطاعت نمی‌کنیم درباره شما از احدی، درباره شما ابدا از هیچ کس اطاعت نمی‌کنیم
فَضْل: رزق	إِنْ قُوتِلْتُمْ: اگر جنگ شد با شما
رِضْوَان: خشنودی	لَنَنْصُرَنَّ: البته حتما یاری می‌کنیم
يَنْصُرُونَ: یاری می‌کنند	يَشْهَدُ: گواهی می‌دهد
تَبَوُّوا (بوء): منزل و ماوا آماده کردند	إِنَّهُمْ لَكَافِرُونَ: همانا ایشان البته دروغگویانند
يُحِبُّونَ: دوست دارند	لَيُؤَلِّقَنَّ الْأَذْبَانُ (ولی): البته حتما پشت می‌کنند و می‌گریزند
مَنْ هَاجَرَ: کسی که مهاجرت کرد	لا يُنصِرُونَ: یاری نمی‌شوند
لا يَجِدُونَ: نمی‌یابند	لَأَنْتُمْ: حتما شما
حاجة: نیاز، میل و رغبت	رهبة: خشیت و ترس
مِمَّا (من+ما): از آنچه	أَشَدُّ رَهْبَةً: خوفناک تر، هراس انگیز تر
او تواتر: داده شدند	لا يَقْفَهُونَ: نمی‌فهمند
يُؤْتِرُونَ: ایثار می‌کنند، بر خود مقدم می‌دارند. (ایثار: اختیار و انتخاب چیزی بر غیر آن)	لا يَقَاتِلُونَ: نمی‌جنگند
و اختصاصه: فقر و حاجت	قُرَى مُحَصَّنَةً: قریه‌های قلعه دار، قریه‌های دارای استحکامات
يُوق (وقی): نگاه داشته شود، مصون ماند	جُدُر: از پشت دیوارها (جمع جدار)
شُح: بخل توأم با حرص	

بَأْسٌ: جنگ و جدال	خاشع: ذلیل و افتاده، فروتن
تَحَسُّبٌ: می پنداری	مُصَدِّعٌ: از هم پاشیده (تصدع: پراکنده شدن بعد از التیام)
شَتَّى: پراکنده ها (جمع شتیت)	خَشِيئَةٌ: بیم و ترس
قَرِيبًا: اخیراً، چندی پیش	لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ: شاید آنها اندیشه کنند
ذَاقُوا: چشیدند	شهادت: چیزی که مشهود و حاضر در نزد مدرک باشد (هم
وَيَالِ عَاقِبَتِ بَدِ	چنان که غیب معنای مخالف آن را می دهد)
اَكْفَرُ: کافر شو	مَلِكٌ: مالک تدبیر امور مردم، و اختیاردار حکومت آنان
فَلَمَّا كَفَرَ: زمانی که کافر شد	قُدُوسٌ: بسیار پاک و مقدس
إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ: من از تو بیزارم	سَلَامٌ: کسی که با سلام و عافیت با تو برخورد کند، نه با
أَخَافُ: می ترسم	جنگ و ستیز، و یا شر و ضرر
عَاقِبَتُهُمَا أَنتَهُمَا فِي النَّارِ: پس عاقبت آن دو این شد که در	مؤمن: کسی که به تو امنیت بدهد، و تو را در امان خود حفظ
آتشند	کند
خَالِدِينَ: جاویدانند (تثنیه خالد)	مُهَيِّمٌ: فائق و مسلط بر شخصی و یا چیزی
لِيَنْتَظِرُوا: باید بنگرد	عَزِيزٌ: مقتدر شکست ناپذیر.
مَا قَدَّمَتْ: آنچه پیش فرستاد	جَبَّارٌ: کسی که اراده اش نافذ است. و اراده خود را بر هر
لِعَدُوِّ: برای فردا	کس که بخواهد به جبر تحمیل می کند
خَيْرٌ: با خیر	مُيَكِّبٌ: آن کسی که با جامه کبریایی خود را بنمایاند
مَا تَعْمَلُونَ: آنچه می کنید	سُبْحَانَ اللَّهِ: خدا منزّه است
لَا تَكُونُوا: نباشید	عَمَّا (عن + ما): از آنچه، درباره آنچه
أَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ: فراموشاند به آنها خودشان را، خودشان را از	يُشْرِكُونَ: شرک می ورزند
یادشان برد. (نسیان: زایل شدن صورت معلوم از صفحه	خالق: کسی که اشیایی را با اندازه گیری پدید آورده باشد
خاطر)	بارئ: پدید آورنده ای که اشیایی را که پدید آورده از
لا يَسْتَوِي: برابر نمی شود.	یکدیگر ممتازند
فَائِزُونَ: کامیابان (فوز: دست یافتن به خیر با حصول سلامت)	مُصَوِّرٌ: کسی که پدید آورده های خود را طوری صورتگری
لَوْ أَنزَلْنَا: اگر نازل می کردیم	کرده باشد که به یکدیگر مشتبّه نشوند.
جَبَلٍ: کوه	أَسْمَاءُ الْحُسْنَى: نیکوترین نام ها
لَرَأَيْتَ: حتما می دیدی	

بخش دوم: توضیح مختصر و ترجمه پیوسته آیات

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٠﴾

ترجمه پیوسته: آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را به پاکی و پیراستگی از هر عیب و نقصی یاد کرده‌اند و اوست آن مقتدر شکست‌ناپذیری که کارهایش همه استوار و متفن است.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿١١﴾

ترجمه پیوسته: اوست آن که کافران اهل کتاب را در نخستین مرحله‌ای که کوچشان داد، از خانه و دیارشان بیرون کرد. شما مومنان گمان نمی‌کردید که آنان با این نیرو و قدرتی که دارند از دیارشان بیرون روند و خود نیز می‌پنداشتند که دژهایشان مانع تسلط خدا بر آنان خواهد بود، اما خدا از جایی که تصور نمی‌کردند بر آنان درآمد و در دل‌هایشان بیم افکند، تا آن‌جا که به دست خود و به دست مومنان خانه‌های خود را ویران می‌کردند. پس ای دیدوران از کارهای خدا که آنها را می‌نگرید عبرت بگیرید.

توضیحات: این آیه تسبیح موجودات و عزت و حکمت‌خدای را که در آیه قبلی آمده بود تأیید می‌کند. و مراد از جمله "آنان که از اهل کتاب کافر شدند و خدا بیرونشان کرد" قبیله بنی‌النضیر است که یکی از قبائل یهود بودند، و در بیرون شهر مدینه منزل داشتند، و بین آنان و رسول خدا (ص) عهدی برقرار شده بود که همواره با هم به مسالمت زندگی کنند، دشمنان هر یک دشمنان دیگری و دوستان هر یک دوستان دیگری باشد. ولی بنی‌النضیر این پیمان را شکستند، و رسول خدا (ص) دستور داد تا جلای وطن کنند.

اضافه "اول الحشر" اضافه صفت به موصوف، و به معنای حشر اولی است. و لام در "لاول" به معنای "فی" - در "است. در این آیه با اینکه می‌توانست بفرماید "مانعتهم حصونهم من المسلمین" فرمود "من الله" و این بدان جهت است که در آیه قبلی اخراج آنان را به خدا نسبت داده بود. و همچنین در ذیل آیه، القای رعب در دل‌های آنان را به خدا نسبت داد.

آن‌گاه به فساد پندار آنان، و خبط و اشتباهشان پرداخته، می‌فرماید: فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا خدای تعالی از جایی و از دری به سراغشان آمد که هیچ خیال نمی‌کردند.

و منظور از "آمدن خدا" نفوذ اراده او در میان آنان است، اما نه از راهی که آنان گمان می‌کردند - که همان دژها و درها است -

بلکه از طریق باطنشان که همان راه‌های قلبیشان است، لذا می‌فرماید: وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ.

يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ این از قوت سیطره‌ای بود که خدای تعالی بر آنان داشت، برای اینکه خانمانشان را به دست خود آنان و به دست مؤمنان ویران کرد. و اینکه فرمود: "و به دست مؤمنان" بدین جهت است که خدا به مؤمنان دستور داده، و آنان را به

امثال دستور و به کرسی نشانیدن اراده‌اش موفق فرموده بود. **فَاعْتَبِرُوا** پس پند بگیرید ای صاحبان بصیرت، چون می‌بینید که خدای تعالی یهودیان را به خاطر دشمنیشان با خدا و رسول چگونه در بدر کرد.

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبْتُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ النَّارِ ﴿٢١﴾

ترجمه پیوسته: و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، قطعاً آنان را در دنیا عذاب می‌کرد، و [به هر حال] برای آنان در آخرت عذاب آتش خواهد بود

توضیحات: "نوشتن جلاء علیه یهود" به معنای راندن قضاء آن است، و مراد از عذاب دنیوی آنان، عذاب انقراض و یا کشته شدن و یا اسیر گشتن است.

ذَلِكَ بِأَنْتُمْ شَأْوَأَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٢﴾

ترجمه پیوسته: این کیفر (کوچ اجباری بنی نضیر و عذاب اخروی آنها) برای آن است که آنان از سر عناد با خدا و پیامبرش مخالفت کردند و هر کس عناد ورزد و با خدا مخالفت کند به عذابی سخت گرفتار می‌شود، چرا که خدا سخت کیفر است. **توضیحات:** اشاره با کلمه "ذلك" به همان مساله بیرون راندن بنی النضیر، و استحقاق عذاب آنان در صورت عدم جلاء است. در این آیه شریفه نخست مشاقه با خدا و رسول را ذکر نموده، سپس خصوص مشاقه با خدا را آورده، و این اشاره است به اینکه مخالفت با رسول خدا (ص) هم مخالفت با خداست.

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيْنَةٍ أَوْ نَزَعْتُمْ هَا قَائِمَةً عَلَىٰ أَسْوَأَ فِئَةٍ مِنَ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٣﴾

ترجمه پیوسته: آنچه از سر پناه‌ها را که (از پایه‌هایش) قطع کردید یا آن را بر پایه‌اش بر جای نهادید، به اذن خدا بود. او به شما چنین رخصتی داد تا اهداف خود را عملی کند و فاسقان را خوار و ذلیل گرداند.

حرف "لام" در جمله **وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ** لام تعلیل است. و این جمله که حرف عطف "واو" بر سر آن آمده عطف است بر جمله‌ای محذوف، و تقدیر آن این است که: قطع کردن و نکردن درختان بنی النضیر به اذن خدا بود، تا چنین و چنان کند، و تا فاسقان را خوار سازد.

وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِمْ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٤﴾

ترجمه پیوسته: و آن اموالی را که خداوند از بنی نضیر به پیامبرش بازگردانید و در اختیار او نهاد، شما بر آنها اسب و شتری نتاختید تا در آنها حقی داشته باشید، ولی خدا پیامبرانش را بر هر که بخواهد چیره می‌کند، و او پیامبر را بر بنی نضیر پیروز ساخت تا اموالشان به او اختصاص یابد، و خدا بر هر کاری تواناست.

توضیحات: ضمیر در "منهم" به بنی النضیر برمی‌گردد، که البته منظور خود آنان نیست، بلکه اموال ایشان است.

مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولٍ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَاتَّقُوا إِنَّ اللَّهَ هَدِيدٌ الْعِزَابِ (٧)

ترجمه پیوسته: آنچه خدا از اموال مردم آن آبادی ها، بدون بیکار مجاهدان، به پیامبرش باز گردانید، سهمی از آن به خدا اختصاص دارد که باید در راه او هزینه شود، و سهمی از آن برای پیامبر و سهمی برای خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است. این تقسیم بدان جهت است که این اموال میان توانگران شما دست به دست نگردد. آنچه را که رسول خدا به شما پرداخت آن را بگیرید و آنچه را از آن باز داشت از آن دست بدارید و از خدا پروا کنید و با پیامبر او مخالفت نکنید که خدا سخت کیفر است.

توضیحات: از ظاهر این آیه برمی آید که می خواهد موارد مصرف فیء در آیه قبلی را بیان کند. و فیء در آن آیه را که خصوص فیء بنی النضیر بود به همه فیء های دیگر عمومیت دهد، و بفرماید حکم فیء مخصوص فیء بنی النضیر نیست، بلکه همه فیء ها همین حکم را دارد.

فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ، منظور از اینکه گفتیم مخصوص خداست، این است که باید زیر نظر رسول خدا (ص) در راه رضای خدا صرف شود، و آنچه سهم رسول خدا است در مصارف شخصی آن جناب مصرف می شود.

وَلِذِي الْقُرْبَىٰ، منظور از ذی القربی، ذی القربای رسول خدا و دودمان آن جناب است، و مراد از کلمه "یتامی" ایتام فقیرند، نه مطلق هر کودکی که پدرش را از دست داده باشد. خواهی گفت: اگر منظور این بود کافی بود تنها مساکین را ذکر کنند، چون یتیم فقیر هم مسکین است، جواب این است که: بله این سخن درست است، لیکن این که ایتام را جداگانه ذکر کرد برای این بوده که اهمیت رسیدگی به این طایفه را برساند.

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَاتَّقُوا، یعنی آنچه را که رسول خدا (ص) از فیء به شما می دهد - هم چنان که به هر یک از مهاجرین و بعضی از اصحاب مقداری داد - بگیرید، و آنچه نداد و شما را از آن نهی فرمود شما هم دست بردارید، و مطالبه نکنید، پس هرگز پیشنهاد نکنید که همه فیء را در بین همه مؤمنان تقسیم کند. پس روشن شد که چرا اینگونه غنیمت ها را فیء نامید و چرا در آیه فرمود: امر آن را به رسول ارجاع داد، و معنای ارجاع دادن این شد که باید زیر نظر آن جناب مصرف شود.

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ هَدِيدٌ الْعِزَابِ، این جمله مسلمانان را از مخالفت دستورات آن جناب بر حذر می دارد و در عین حال، جمله **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ** . . . را تاکید می کند.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (٨)

ترجمه پیوسته: سهم خدا که باید در راه او هزینه شود از آن مهاجران تهیدستی است که از خانه ها و اموالشان بیرون رانده شده اند و به مدینه هجرت کردند و اینک در جست و جوی رزقی از جانب خدا و در پی خشنودی او هستند و خدا و پیامبرش را با جان و دل یاری می کنند، اینانند راستگویان.

توضیحات: جمله **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ** بیان مصداق و موارد فیء در راه خداست، که کلمه "فله" بدان اشاره است، نه اینکه فقرا مهاجرین یکی از سهامداران فیء باشند، بلکه به این معنا است که اگر در مورد آنان صرف شود در راه خدا صرف شده است.

و منظور از فقرا مهاجرین که می‌فرماید: **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ** مسلمانانی هستند که قبل از فتح مکه از مکه به مدینه هجرت کردند، و آنان تنها کسانی هستند که کفار مکه مجبورشان کردند از شهر و وطن خود بیرون شده خانه و اموال خود را بگذارند، و به مدینه الرسول کوچ کنند.

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠١﴾

ترجمه پیوسته: و (اما) کسانی که پیش از آمدن مهاجران به مدینه، آن شهر را به صورت مرکزی دینی که مومنان بتوانند در آن سکونت کنند در آوردند و ایمان را چنان بنا نهادند که مومنان بتوانند به مقتضای ایمانشان عمل کنند. آنان کسانی را که از مکه هجرت کرده و به دیار آنان روی آورده اند دوست می‌دارند و از آنچه به مهاجران داده شده است در خود احساس نیاز نمی‌کنند تا از بهره‌مندی آنان از غنایم و محرومیت خود اندوهگین شوند، بلکه در استفاده از اموالشان، مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند، گرچه خودشان سخت نیازمند باشند. و هر کس از بخل و آز نفس خود مصون بماند و از بخشش اموال خود و از این که مالی در اختیار دیگران نهاده شود، دلتنگ نشود، آنانند سعادت‌مندان

توضیحات: منظور از این کسان همان انصارند، و مراد از "نبوی دار" تعمیر خانه گلی نیست، بلکه کنایه است از تعمیر بنای مجتمع دینی، به طوری که همه صاحبان ایمان در آن مجتمع گرد آیند. و کلمه "ایمان" عطف است بر کلمه "الدار". و منظور از "تبوی ایمان" و تعمیر آن، رفع نواقص ایمان از حیث عمل است، چون ایمان دعوت به سوی عمل صالح می‌کند، و اگر جو زندگی جوی باشد که صاحب ایمان نتواند عمل صالح کند، چنین ایمانی در حقیقت ناقص است، و وقتی کامل می‌شود که قبلاً جوی درست شده باشد که هر صاحب ایمانی بتواند دعوت ایمان خود را لیبیک گوید، و مانعی بر سر راهش نباشد.

وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا، ضمیر در "لا یجدون" و در "صدورهم" به انصار برمی‌گردد، می‌فرماید: انصار در باطن خود حاجتی نمی‌یابند. و ضمیر "أوتوا" به مهاجرین برمی‌گردد، و منظور از حاجت بدانچه به مهاجرین دادند، این است که چشم داشتی به فیء بنی النضیر نداشتند.

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠٢﴾

ترجمه پیوسته: و کسانی که پس از مهاجران و انصار به اسلام روی آوردند؛ می‌گویند: پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بخشای و در دل‌های ما دشمنی کسانی را که ایمان آورده اند قرار مده. پروردگارا به یقین تو رؤوف و مهربانی.

توضیحات: جمله **رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ** است به جان خودشان، و به جان مؤمنینی که قبل از ایشان بودند، دعائی است به مغفرت. و اگر از مسلمانان قبل از خود تعبیر کردند به "اخوان" برای این بود که اشاره کنند به اینکه ایشان را از خود می‌دانند.

و به همین جهت انصار بعد از آن دعای خود گفتند: **وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ** از خدا خواستند که هیچ غلی، یعنی عداوتی، از مؤمنین در دلشان قرار ندهد. و در جمله "لِلَّذِينَ آمَنُوا" هم مسأله را نسبت به همه مؤمنین تعمیم دادند، چه مؤمنین از بین خودشان، یعنی انصار، و چه از مهاجرین، که قبل از ایشان ایمان آورده بودند و هم اشاره کردند که به جز ایمان هیچ غرض و هدفی ندارند.

أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ شَهِيدٌ لِّكُلِّ ذُنُوبٍ ﴿١١﴾

ترجمه پیوسته: آیا به منافقان نگریسته‌ای که به برادران خود از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: سوگند یاد می‌کنیم که اگر شما از دیارتان بیرون رانده شدید ما نیز همراه شما خارج می‌شویم و هرگز از کسی درباره جدا شدن از شما فرمان نمی‌بریم و اگر با شما بیکار شد حتماً شما را یاری می‌کنیم. و خدا گواهی می‌دهد که منافقان دروغ می‌گویند و هرگز به وعده‌ی خود وفا نمی‌کنند

لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوهُمْ وَلَئِن نَصَرُوهُمْ لَيُؤْتِنَا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٢﴾

ترجمه پیوسته: بی‌گمان اگر یهودیان از دیارشان بیرون رانده شوند منافقان همراه آنان بیرون نمی‌روند و اگر با آنان بیکار شود، قطعاً آنان را یاری نمی‌کنند، و اگر یاریشان کنند - که نخواهند کرد - پشت کرده از صحنه‌ی کارزار می‌گریزند، آن‌گاه از سوی هیچ کس یاری نمی‌شوند و به هلاکت می‌رسند

توضیحات: در جمله قبلی به طور اجمال وعده منافقین را تکذیب می‌کرد. و در این قسمت از آیه به طور تفصیل آن را تکذیب نموده. این جمله اشاره است به اینکه: بر فرضی که جنگی واقع شود - که ابداً واقع نمی‌شود و نشد - جنگی با دوام نخواهد بود، و یاری منافقین سودی به حال یهودیان نخواهد داشت، بلکه خود آنان پا به فرار خواهند گذاشت، و بدون اینکه کسی یاریشان کند همه هلاک خواهند شد.

لَا تَنْتُمْ أَهْدَى رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾

ترجمه پیوسته: و منافقان از آن روی در برابر شما تاب مقاومت ندارند که از شما می‌هراسند. هراسی که آنان از شما در دل خود دارند بیش از هرآستان از خداست، و این بدان سبب است که آنان مردمی هستند که نمی‌فهمند که کارها به دست خداست **توضیحات:** همه ضمیرهای جمع به منافقین برمی‌گردد. و این آیه شریفه جمله "وَلَئِن نَصَرُوهُمْ لَيُؤْتِنَا الْأَذْبَارَ" را تعلیل نموده، بیان می‌کند که چرا در فرض یاری دادن فرار می‌کنند. می‌فرماید: علتش این است که منافقین از شما مسلمانان بیشتر می‌ترسند تا از خدا، و به همین جهت اگر به جنگ شما آیند در مقابل شما تاب مقاومت نمی‌آورند. این علت را با علتی دیگر تعلیل نموده، می‌فرماید:

علت بیشتر ترسیدنشان این است که مردمی نادان هستند: **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ**. و اشاره با کلمه "ذلك" به بیشتر ترسیدنشان از مؤمنین است.

لَا يَتَّقِلُوا تَكْفِيَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾

ترجمه پیوسته: هیچ کدام از یهودیان و منافقان هم پیمانشان جز در شهرهایی برخوردار از استحکامات یا از پشت دیوارها با شما نمی جنگند. زورمندی آنان میان خودشان سخت است، اما بر اثر ترسی که خدا در دل هایشان نهاده است با شما رو در رو به کارزار نمی آیند. می پنداری گروهی متحد و یکپارچه اند، در حالی که دل هایشان پراکنده است و الفتی میانشان نیست. این بدان سبب است که آنان مردمی هستند که خرد ورزی نمی کنند

توضیحات: این آیه شریفه هم اثر رهبت منافقین از مسلمین را بیان می کند، و هم اثر بزدلی یهودیان را.

بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ، یعنی شجاعت و دلوریشان در بین خودشان شدید است، اما همین که با شما روبرو می شوند خدای تعالی رعبی از شما به دل هایشان می افکند، و در نتیجه از شما سخت می ترسند.

كَمْثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذُاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَعَمْرَبُ اللَّهِ ﴿١٥﴾

ترجمه پیوسته: حکایت آنان همچون حکایت کسانی است که اندک زمانی پیش از اینان بودند. و فرجام شوم کار خود را در دنیا چشیدند و در آخرت نیز عذابی دردناک خواهند داشت.

كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

ترجمه پیوسته: داستان منافقان در فریب دادن اهل کتاب همچون داستان شیطان است که انسان را با وعده های خود فریب می دهد و از او می خواهد که کافر شود؛ هنگامی که انسان کافر شد و با فرجام شوم کفر خود مواجه گردید، شیطان او را رها می کند و می گوید: من از تو تبری می جویم، و به تمسخر می گوید من از خدا که پروردگار جهان است، می ترسم.

توضیحات: از ظاهر سیاق برمی آید که این مثل بیانگر حال منافقین باشد، که یهودیان را فریب داده، وعده نصریشان دادند، و به آن عمل نکرده، در هنگام حاجت و سختی تنهایشان گذاشتند.

و کوتاه سخن آنکه: مثل منافقین در اینکه یهودیان را به مخالفت با رسول خدا (ص) واداشته، و وعده نصریشان دادند، و سپس بی وفایی کرده، وعده خود را خلف نمودند، نظیر مثل شیطان است در اینکه انسان را به سوی کفر می خواند، و با وعده های دروغی اش فریبش داده، به کفر وادارش می کند. و در آخر از او بیزاری جسته، بعد از یک عمر کفر ورزیدن، در روزی که بسیار به کمک نیازمند است تنهایش می گذارد.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَتَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾

ترجمه پیوسته: پس فرجام شیطان فریب گر و انسان فریب خورده آن شد که هر دو به آتش در آیند و برای همیشه در آن بمانند، و این است سزای ستمگران.

توضیحات: از ظاهر آیه برمی آید که ضمیرهای تشبیه به شیطان و انسان برمی گردد که نامشان در ضمن مثل گذشته آمده بود. در نتیجه در این آیه عاقبت شیطان در فریبکاری اش و عاقبت انسان در فریب خوردن و گمراه شدنش بیان شده، و در آن اشاره شده که این عاقبت هم عاقبت منافقین است در وعده‌های دروغین که به یهودیان دادند، و هم عاقبت یهودیان است در فریب خوردنشان از وعده‌های دروغی منافقین، و در اصرارشان بر مخالفت با رسول خدا (ص).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨٣﴾

ترجمه پیوسته: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید و به تکالیف الهی خود عمل نمایید، و هر کسی از شما باید بنگرد که برای فردای آخرتش چه پیش فرستاده است. از خدا بترسید و به حساب کارهایی که انجام داده اید برسید و نیک و بدش را دریابید که خدا به آنچه می کنید آگاه است

توضیحات: در این آیه شریفه مؤمنین را به تقوی و پروای از خدا امر نموده، و با امری دیگر دستور می دهد که در اعمال خود نظر کنند، اعمالی که برای روز حساب از پیش می فرستند. و متوجه باشند که آیا اعمالی که می فرستند صالح است، تا امید ثواب خدا را داشته باشند، و یا طالح است. و باید از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالی توبه نموده نفس را به حساب بکشند. پس بر همه مؤمنین واجب است از خدا پروا کنند، و تکالیفی که خدای تعالی متوجه ایشان کرده به نحو احسن و بدون نقص انجام دهند، نخست او را اطاعت نموده، از نافرمانیش بپرهیزند، و بعد از آنکه اطاعت کردند، دوباره نظری به کرده‌های خود بیندازند، چون این اعمال مایه زندگی آخرتشان است که امروز از پیش می فرستند، با همین اعمال به حسابشان می رسند تا معلوم کنند آیا صالح بوده یا نه. پس خود آنان باید قبلاً حساب اعمال را برسند تا اگر صالح بوده امید ثواب داشته باشند، و اگر طالح بوده از عقابش بترسند، و به درگاه خدا توبه برده، از او طلب مغفرت کنند.

پس اینکه فرمود: **وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ** خطابی است به عموم مؤمنین، و لیکن از آنجا که عامل به این دستور در بین اهل ایمان و حتی در بین اهل تقوی از مؤمنین در نهایت قلت است، بلکه می توان گفت وجود ندارد، برای اینکه مؤمنین و حتی افراد معدودی که از آنان اهل تقوی هستند، همه مشغول به زندگی دنیایند، و اوقاتشان مستغرق در تدبیر معیشت و اصلاح امور زندگی است، لذا آیه شریفه خطاب را به صورت غیبت آورده، آن هم به طور نکره و فرموده: نفسی از نفوس باید که بدانچه می کند نظر بیفکند. و این نوع خطاب با اینکه تکلیف در آن عمومی است، به حسب طبع دلالت بر عتاب و سرزنش مؤمنان دارد. و نیز اشاره دارد بر اینکه افرادی که شایسته امتثال این دستور باشند در نهایت کمی هستند.

و مراد از کلمه "غد- فردا" روز قیامت است، که روز حسابرسی اعمال است. و اگر از آن به کلمه "فردا" تعبیر کرده برای این است که بفهماند قیامت به ایشان نزدیک است.

و در جمله **وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**، برای بار دوم امر به تقوی نموده، می فرماید: علت اینکه می گویم از خدا پروا کنید این است که **إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ** او با خبر است از آنچه می کنید. و تعلیل امر به تقوی به اینکه خدا با خبر از اعمال است، خود دلیل بر این است که مراد از این تقوی که بار دوم امر بدان نموده، تقوای در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقوای در اعمال که جمله اول آیه بدان امر می نمود، و می فرمود: **اتَّقُوا اللَّهَ**.

اینجاست که به خوبی روشن می‌گردد که مراد از تقوی در هر دو مورد یک چیز نیست، بلکه تقوای اولی مربوط به جرم عمل است، و دومی مربوط به اصلاح و اخلاص آن است. اولی مربوط به قبل از عمل است، و دومی راجع به بعد از عمل.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَأَهُمُ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٧﴾

ترجمه پیوسته: و مانند کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و خدا هم حقیقت خودشان را از یادشان برد تا آن که ندانستند که کیستند و چه باید بکنند. اینان از مسیر بندگی خدا خارج شده‌اند.

توضیحات: آیه شریفه مورد بحث به حسب لب معنا، به منزله تأکیدی برای مضمون آیه قبلی است، گویا فرموده: برای روز حساب و جزاء عمل صالح از پیش بفرستید، عملی که جانهایتان با آن زنده شود، و زنده‌گی خود را در آن روز فراموش نکنید. و چون سبب فراموش کردن نفس، فراموش کردن خدا است، زیرا وقتی انسان خدا را فراموش کرد اسمای حسنی و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان ارتباط مستقیم با آن دارد نیز فراموش می‌کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می‌برد، قهر انسان نفس خود را مستقل در هستی می‌پندارد، و به خیالش چنین می‌رسد که حیات و قدرت و علم، و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است، و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تأثیر می‌پندارد، و خیال می‌کند که این خود آنهاست که یا تأثیر می‌کنند و یا متأثر می‌شوند. اینجا است که بر نفس خود اعتماد می‌کند، با اینکه باید بر پروردگارش اعتماد نموده، امیدوار او و ترسان از او باشد، نه امیدوار به اسباب ظاهری، و نه ترسان از آنها، و به غیر پروردگارش تکیه و اطمینان نکند، بلکه به پروردگارش اطمینان کند.

و کوتاه سخن اینکه: چنین کسی پروردگار خود و بازگشتش به سوی او را فراموش می‌کند، و از توجه به خدا اعراض نموده، به غیر او توجه می‌کند، نتیجه همه اینها این می‌شود که خودش را هم فراموش کند، برای اینکه او از خودش تصویری دارد که آن نیست. او خود را موجودی مستقل الوجود، و مالک کمالات ظاهر خود، و مستقل در تدبیر امور خود می‌داند. موجودی می‌پندارد که از اسباب طبیعی عالم کمک گرفته، خود را اداره می‌کند، در حالی که انسان این نیست، بلکه موجودی است وابسته، و سراپا جهل و عجز و ذلت و فقر، و امثال اینها. و آنچه از کمال از قبیل وجود، علم، قدرت، عزت، غنی و امثال آن دارد کمال خودش نیست، بلکه کمال پروردگارش است، و پایان زندگی او و نظائر او، یعنی همه اسباب طبیعی عالم، به پروردگارش است.

و لذا فرمود: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ** و دنبالش به عنوان نتیجه‌گیری فرمود: **فَأَنسَأَهُمُ أَنفُسَهُمْ** که در حقیقت نتیجه‌گیری

مسبب است از سبب. آن گاه دنبالش فرمود: **أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** و با این جمله راهنمایی کرد بر اینکه چنین کسانی فاسقان حقیقی هستند، یعنی از زی عبودیت خارجند.

و آیه شریفه هر چند از فراموش کردن خدای تعالی نهی نموده، و فراموش کردن خویش را فرغ آن و نتیجه آن دانسته، لیکن از آنجا که آیه در سیاق آیه قبلی واقع شده، با سیاقش دلالت می‌کند بر امر به ذکر خدا، و مراقبت او. ساده‌تر بگوییم: لفظ آیه از فراموش کردن خدا نهی می‌کند ولی سیاق به ذکر خدا امر می‌نماید.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

ترجمه پیوسته: دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند؛ بهشتیانند که سعادت‌مندند.

توضیحات: سیاق آیه شهادت می‌دهد به اینکه مراد از "اصحاب نار" همان کسانی هستند که خدا را از یاد برده‌اند. و مراد از "اصحاب جنت" آنهاست که به یاد خدا و مراقب رفتار خویشند. و این آیه شریفه حجتی تمام بر این معنا اقامه می‌کند که بر هر کس واجب است به دسته یادآوران خدا و مراقبین اعمال بیبوندند، نه به آنهاپی که خدا را فراموش کردند. بیان این حجت آن است که این دو طائفه - یعنی یادآوران خدا و فراموشکاران خدا و سومی ندارند - و سایرین بالأخره باید به یکی از این دو طائفه ملحق شوند، و این دو طائفه یکسان نیستند تا پیوستن به هر یک نظیر پیوستن به دیگری باشد، و آدمی از اینکه به هر یک ملحق شود پروایی نداشته باشد، بلکه یکی از این دو طائفه راجح، و دیگری مرجوح است، و عقل حکم می‌کند که انسان طرف راجح را بگیرد، و آن را بر مرجوح ترجیح دهد و آن طرف یادآوران خدا است، چون تنها ایشان رستگارانند، نه دیگران، پس ترجیح در جانب ایشان است، در نتیجه بر هر انسانی واجب است پیوستن به آنان را اختیار کند.

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَائِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ



ترجمه پیوسته: اگر ما این قرآن را بر کوهی فرو فرستاده بودیم، آن را با همه‌ی صلابت و عظمتش، در برابر خدا خاشع و از ترس او از هم پاشیده می‌دیدیم. ما این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم، باشد که در قرآن بیندیشند

توضیحات: باید دانست که زمینه آیه شریفه زمینه مثل زدن است، مثلی که اساسش تخیل است، به دلیل اینکه در ذیل آیه می‌فرماید: **وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ . . .**

و منظور آیه شریفه تعظیم امر قرآن است، به خاطر استعمالش بر معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعد و وعیدهایی که در آن است، و نیز به خاطر اینکه کلام خدا عظیم است.

در این آیه شریفه التفاتی از تکلم مع الغیر به غیبت به کار رفته، و این بدان جهت است که بر علت حکم دلالت کرده، بفهماند اگر کوه با نزول قرآن متلاشی و نرم می‌شود، علتش این است که قرآن کلام خدای عز و جل است.

اینکه فرمود: **لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ** مثلی است که خدای تعالی برای مردم در امر قرآن زده تا عظمت و جلالت قدر آن را از این نظر که کلام خدا است و مشتمل بر معارفی عظیم است به ذهن مردم نزدیک سازد تا در باره آن تفکر نموده، و آن طور که شایسته آن است با آن برخورد کنند، و در صدد تحقیق محتوای آن که حق صریح است برآمده، به هدایتی که از طریق عبودیت پیشنهاد کرده مهتدی شوند، چون انسانها برای رسیدن به کمال و سعادتشان طریقی بجز قرآن ندارند، و از جمله معارفش همان مساله مراقبت و محاسبه است که آیات قبلی بدان سفارش می‌کرد.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۱۷)

ترجمه پیوسته: اوست خدایی که جز او معبودی شایسته‌ی پرستش نیست و به نهان و آشکار جهان داناست. اوست که گسترده مهر و مهربان است.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا

يُشْرِكُونَ ﴿١٣﴾

ترجمه پیوسته: اوست خدایی که جز او معبودی شایسته ی پرستش نیست؛ همان فرمان روایی که تدبیر امور بندگان در اختیار اوست و در کمال پاکی و طهارت است. با بندگانش برخوردی سالم و درست دارد. ایمنی بخش، برتری چیره، شکست ناپذیر، جبران کننده ی کاستی ها و بزرگ منش و با عظمت است. منزله است خدا از این که به او شرک ورزند.

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٤﴾

ترجمه پیوسته: اوست خدا که آفریننده، پدید آورنده و صورت آفرین است؛ نیکوترین نام ها تنها از آن اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است او را به پاکی و پیراستگی از هر عیب و نقصی یاد کرده اند، و اوست آن مقتدر شکست ناپذیری که کارهایش همه استوار و متقن است.

توضیحات: لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، این جمله اشاره به بقیه اسمای حسنی است.

این آیات سه گانه با جمله **وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** ختم شده یعنی او غالبی است شکست ناپذیر، و کسی است که افعالش متقن است، نه گزاف و بیهوده. پس نه معصیت گناه کاران او را در آنچه تشریع کرده و بشر را به سویش می خواند عاجز می سازد، و نه مخالفت معاندان، و نه پاداش مطیعان و اجر نیکو کاران در درگاهش ضایع می گردد.

بخش سوم: قسمت بندی سوره

قسمت اول: آیات ۱ تا ۱۷

قسمت دوم: آیات ۱۸ تا ۲۴

بخش چهارم: جهت هدایتی هر قسمت از سوره

جهت هدایتی قسمت اول:

چنانکه از آیات این قسمت بدست می آید، در این آیات فضا چنین است که افرادی نمی خواهند، نحوه تقسیم فیء را تمکین کنند (آیات ۷)، و به یک جریان منافق تبدیل شده اند که می خواهند دشمنان نظام اسلامی را علیه نظام بشورانند (آیه ۱۱)، لذا خدا ابتدا می فرماید: کسی که یهودیان را اخراج کرد من خودم بودم و شما مطالبه ای ندارید و باید تمکین کنید. ثانیاً اگر کسی تمکین نکند، و منافق شود، بداند که ضرر به خودش می رسد، و ثالثاً مؤمنان هم نگران دشمنی اینها نباشند. قسمت اول سیاق (۱ تا ۴) مقدمه چینی می کند و در قسمت دوم (۵ تا ۷) حکم را معین می کند، و می خواهد از تمرد و نافرمانی و فسق جلوگیری کند که تبدیل به نفاق، در جریان بعدی نشود و در قسمت سوم (۸ تا ۱۷) جریان شناسی می کند و جریانی که به خطر تبدیل شده است را خنثی می کند.

جهت هدایتی قسمت دوم:

فضای سوره فضای ادعا و ذی حق پنداشتن خویش و طلبکار دانستن خود از نظام اسلامی است و علت این هم این است که خدا را از یاد برده است. لذا هدف سوره نیز یک نوع قلع و قمع دنیا گرایی است که این گرایش می خواهد در پیکره جامعه اسلامی شکل بگیرد. ذات حاکمیت اسلامی و ذات حاکمیت الهی از اجازه دادن به شکل گیری هر نوع اختصاص، هر نوع طلبکاری، زیاده

خواهی، هر نوع احساس مالکیت نسبت به نظام اسلامی بریء است. از این رو خدا در این آیات می‌خواهد با تزریق معنویت و یاد خدا به آن منافقان بفهماند که علت اینکه از جامعه اسلامی سهم خواهی می‌کنید و در برابر نظام اسلامی با دشمنان خدا هم پیمان می‌شوید، این است که از یاد خدا غافلید و خدا را فراموش کرده‌اید و من آیاتی از معرفی خدا در آخر این سوره برایتان گوشزد می‌کنم که شاید پند بگیریید. بر این اساس جهت هدایتی این آیات دعوت مؤمنان به تقوا و یاد خدا و پرهیز دادن ایشان از همانندی با فاسقان که خدا را فراموش کرده‌اند؛ می‌باشد. البته در این آیات می‌فرماید که، راهبرد تحصیل مقام خشیت از خدا، توجه به قرآن است، زیرا این کتاب مبین اسماء حسناى الهی است.

بخش پنجم: جهت هدایتی سوره

چنانکه از سوره مشخص است، فضای سخن سوره چنین است که کافران اهل کتاب از دیارشان اخراج شده‌اند (آیه ۲) و ثروت برجا مانده از ایشان به دستور خدا و توسط پیامبر ﷺ میان فقراء مهاجر تقسیم شده است. (آیه ۷ و ۸) بازتاب این تقسیم، در میان انصار و تابعان مثبت است (آیات ۹ و ۱۰)، اما برخی آن را تمکین نمی‌کنند، ایشان خود را در اخراج کافران دخیل دانسته و خویششان را مستحق بهره مندی از ثروت بر جای مانده از آنان می‌دانند، و تاجایی پیش می‌روند که در قالب یک جریان منافق، از کافران اهل کتاب حمایت کرده و آنها را به دشمنی به خدا و رسول فرامی‌خوانند. (آیه ۱۱) لذا این سوره ابتدا به مقابله با شکل‌گیری و توسعه فسق و نفاق در پی تقسیم فیء بجا مانده از کافران اهل کتاب می‌پردازد. و می‌فرماید: اخراج کافران اهل کتاب به دست خدا انجام شد. شما در این اخراج نقش تعیین کننده‌ای نداشتید، بنابراین نسبت به ثروت بجا مانده از آنها مدعی نباشید و هر چه را که پیامبر ﷺ به شما می‌دهد، بگیریید و هر چه را که شما را از آن نهی می‌کند، دست بردارید. آنگاه می‌فرماید: ثروت اخراج شدگان در دشمنی با خدا و رسول از آن اخراج شدگان در راه یاری خدا و رسول است. انصار، محب آنان و اهل ایثار نسبت به ایشان و تابعان اهل دعا و برادری با آنان هستند، اما منافقان برادران کافران اهل کتاب بوده و با وعده حمایت، ایشان را به دشمنی با خدا و رسول فرامی‌خوانند، اما این اظهار پشتیبانی دروغ است و نتیجه آن جز شکست و عذاب نیست.

بعد از بیان این حقائق در قسمت اول سوره، خدای متعالی در قسمت دوم چنین بیان می‌دارد که اینان که چنین غائله‌ای را پیا کرده‌اند، کسانی هستند که خدا را فراموش کرده و از لزوم کسب توشه برای فردای خود غافل شده‌اند؛ از این رو تقوا را رعایت نمی‌کنند و گرفتار فسق و نفاق می‌شوند.

لذا جهت هدایتی این سوره دعوت مؤمنان به یاد خدا برای مقابله با شکل‌گیری و توسعه فسق و نفاق در جامعه اسلامی است. بدین بیان که، فراموش کردن خدا موجب می‌شود که تقسیم الهی ثروت بر جای مانده از کافران اهل کتاب را تمکین نکنید، و منافقانه به اظهار حمایت از کافران اهل کتاب و ترغیب آنان به دشمنی با خدا و رسول پردازید، به یاد خدا باشید، و تقوا پیشه کنید و از سقوط به وادی فسق و نفاق دور بمانید.